

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۲/۲۸

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۱- شماره ۸۲- زمستان ۱۴۰۳- صص: ۲۵۷-۲۷۸

بررسی برخی نمادهای مهری در عرفان ایرانی اسلامی

مریم شعبانی^۱

علی سرور یعقوبی^۲

محسن ایزدیار^۳

چکیده

آیین مهر پایه و بنیان عرفان ایرانی- اسلامی است؛ بسیاری از بُن‌مایه‌های باورشناختی در این عرفان، وامدار آیین مهر است؛ چنانکه ریشه‌های ستبر و سترگ عرفان ایرانی را می‌توان در آموزه‌های آیین مهر، جستجو کرد. نشانه‌های بسیاری از اندیشه‌ها و باورهای مهری را در رسم و راه‌های عرفانی می‌یابیم. جلوه‌ها و نمادهایی از آیین مهر در حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی به‌روشنی نمایان است که از آن جمله می‌توان به خورشید، عشق اشاره نمود. این پژوهش با روش تطبیقی- تحلیلی به چگونگی اثرپذیری عرفان و شیخ اشراق از آیین مهر می‌پردازد و برخی از نشانه‌ها و نمادهای آیین مهر در عرفان از جمله خاموشی و رازداری، هفت مرحله سلوک، ریاضت و گورخوابی و ... را بررسی می‌کند و بر آنست تاجایگاه برخی نمادها و باورهای مهری را در عرفان ایرانی- اسلامی نشان دهد. به‌نظر می‌رسد ادیان و مذاهب در اسطوره‌ها ریشه‌داشته و وامدار بُن‌مایه‌های اساطیری‌اند. بر همین اساس اندیشه‌های نمادین مهری نیز از لایه‌های زیرین فرهنگی، در عرفان ایرانی- اسلامی رسوخ و تجلی یافته و در گذر زمان به‌گونه‌ای دیگر حیات خود را میسر کرده‌است.

کلیدواژه‌ها: آیین مهر، اسطوره، عرفان ایرانی- اسلامی، فلسفه اشراق، خورشید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مركز جامع علوم انسانی

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران. نویسنده مسئول:

raaymand92@gmail.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران.

پیشگفتار

عرفان، شناخت و دریافت است. آگاهی یافتن از خویشتن خویش، از چرایی بود و نبود، از چگونگی آمدوشد در این عالم و تلاش و تقلایی برای پی بردن به راز و چرایی آفرینش و هستی انسان است؛ پاسخی درخور، برای پرسشی مشهور؛

از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود به کجا می‌روم آخر نمایی وطنم

عرفان خودآگاهی و خود را دریافتن است و درک و فهمی روشن از مسیر تکاملی بودن تا شدن. چونان چراغی، روشن می‌کند تاریکی‌ها را و آگاهی‌ای است که از پس جهل و نادانی سربرمی‌آورد. رهاوردش رهایی، نور و روشنایی محض است، عرفان، حقیقت است.

چنانکه پیرطریقت پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» هرکس خود را بشناسد؛ پروردگارش را خواهد شناخت. بنابراین دانش و دانستی که از پی عرفان می‌آید را "معرفت" می‌دانند.

بی معرفت مباش که در من یزید عشق اهل نظر معامله با آشنا کنند

(حافظ، ص ۱۵۲/بیت ۳)

هر علمی را غایت و هدفی است که غایت و نهایت عرفان، رسیدن به حقیقت هستی است. به سخنی دیگر، پیمودن راهی صعب و دشوار "پله پله تا ملاقات خدا". عرفان علمی شخصی و فردی است و قابل انتقال به غیر نیست؛ درک و دریافت و دانشی که از تجربه و کشف و شهود هر فرد به دست می‌آید و تنها از آن اوست؛ بی‌گمان از این روی است که فرموده‌اند به تعداد انسان‌های روی زمین راه رسیدن به حقیقت وجود دارد. عرفان علم حال است و نه علم قال. از آن هنگام که قیل و قال به راه انداختند و عرفان را از خرابات خدا به مدارس پُره‌ای وهوی بردند و بر سر بازارها جاز زدند؛ جنگ هفتاد و دو ملت آغاز شد و راه حقیقت گم کرده ره افسانه زدند؛

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

(حافظ ص ۱۴۳/بیت ۱)

عرفان همواره و هنوز یکی از ارکان مهم در بن‌مایه‌های اصلی هویت و فرهنگ شگفت و شگرف ایرانی است و در سیر و روند تکامل و تعالی اندیشه و خرد ایرانی نقش مهم و بسزایی را ایفا نموده است و هنوز هم این مسیر برجاست.

پیشینه پژوهش

با توجه به جایگاه عرفان و تصوف اسلامی و گستره و بازتاب آن در فرهنگ ایرانی و ادبیات فارسی، درآثاری به تأثیر آیین مهر بر عرفان ایرانی اسلامی اشاراتی شده‌است. هاشم رضی در کتاب آیین مهر (میتراایسم) درخلال بحث و بررسی آیین یادشده به تأثیر باورهای مهری بر عرفان ایرانی اسلامی اشاره کرده و نمونه‌هایی از اشعار حافظ، مولانا و شیخ اشراق در این باره می‌آورد. فاطمه ملک-زاده در کتاب (این آتش نهفته) به تأثیر آیین مهر بر عرفان ایرانی اسلامی به‌صورت گذرا پرداخته و برخی باورهای مهری را در شعر حافظ بررسی کرده‌است. مقاله (دگردیسی اسطوره آفرینش مهری در عرفان ایرانی اسلامی بر اساس اشعار مولانا) عبدالله واثق عباسی و یعقوب فولادی قربانی کردن گاو سفید به دست میترا را به‌عنوان نمادی مهری در عرفان بررسی کرده و قربانی کردن نمادین گاو تن و یا گاو نفس را در عرفان و تصوف اسلامی-ایرانی را منطبق با اسطوره قربانی گاو مهری معرفی می‌کند. سیدرسول موسوی در مقاله (تصاویر بلاغی خورشید در شاهنامه و بازتاب اسطوره مهر) تصاویر بلاغی خورشید را به‌عنوان نمادی مهری در شاهنامه بررسی کرده و بازتاب و برآیند اسطوره مهر را در این اثر می‌کاود.

پرسش‌های پژوهش

مقاله حاضر در پی پاسخ به پرسش‌های زیر است:
عرفان ایرانی اسلامی چگونه و به چه میزان وامدار آیین مهری ست؟
جایگاه نمادها و باورهای مهری در عرفان ایرانی اسلامی کجاست؟

عرفان و آیین مهر

آیین مهر پایه و بنیان عرفان ایرانی است. ریشه‌های ستبر و سترگ عرفان ایرانی را می‌توان در آموزه‌های این آیین کاوید. این جهان‌بینی، پیشینه و قدمتی چندین هزارساله دارد. بنیان کلی در آیین مهر، عرفان عمیقی است که سبب‌سازِ رهایی آدمی از دام‌ها و هواهای نفسانی است که این امر تنها با تلاش و کوشش و ستیز با نفس حاصل می‌شود تا پیوستن به حقیقت یا نور مطلق و روشنی سرمدی. در آیین مهر، عروج میترا فرجام و سرانجام چنین کاری است.

ایزد مهر با تلاش و کوشش، گاو مقدس را دستگیر و قربانی می‌کند و به رسالت خویش عمل می‌کند و پس از مراسم شام آخر و دیدار با یاران و پیروان خود و خوردن خوراک نمادین، در نهایت پاکی و تزکیه و تهذیب روح از طریق گردونه چهار اسبه به آسمان صعود می‌کند. میترا در آسمان نیز از یاری رساندن به مردمان و آنان که مؤمن به کیش مهر باشند؛ خودداری نمی‌کند. ارواح پیروان مهر را برای گذراندن از هفت طبقه آسمان راهنمایی می‌کند و راه را نشان می‌دهد تا به طبقه هشتم که جایگاه نور و آرامش مطلق است؛ برسند. البته این موضوع کنایه‌ای است بر اینکه افراد باید با طی مراحل هفتگانه سیر و سلوک، با تزکیه و تهذیب روح از دل‌بستگی‌ها و وابستگی‌ها آزاد شده و با سبکباری و رهایی به مرحله و درجه دیگر برسند و پس از سپری کردن هفت مرحله به نور مطلق و کمال دست‌یابند و این همان آغاز رهایی و عروج است و آغاز رستاخیز و زندگی حقیقی و جاودان.

پایه و بنیان عرفان ایرانی آموزه‌های عرفان عمیق مهری است که سراسر نماد است و سمبل؛ راز است و اسرار. با کمی ژرف‌نگری درمی‌یابیم که عرفان ایرانی اسلامی امروز چگونه وامدار عرفان عمیق مهری است. در سرزمین ما، فکر و اندیشه، درک و دریافت از سرچشمه هستی به فروغ خورشید رسید. جهان‌بینی و فلسفه ایران باستان (آیین مهری) در اندیشه‌های زرتشتی تبلور یافته و گسترده شد و در فرهنگ و منش ایرانی ریشه‌دوانید و به شیوه‌های گوناگون نمایان شده و جلوه‌های بی‌شماری از خود به‌نمایش گذارد. آیین مهر یک جهان‌بینی و نگرش ایرانی است که در درازنای تاریخ دگرگونی‌های بسیاری را از سر گذراند و مراحل زیادی را از اسطوره تا حکمت اشراق پشت سر نهاد تا به اوج و کمال رسید و شانه به شانه دین زرتشتی گام برداشت تا عرفان عاشقانه ایران را پدید آورد.

در حافظه تاریخ، نماد و نمود اندیشه ایرانیان به شکل کلمات، داستان‌های رمزگونه، تمثیلات، گفتارهای رندانه، نمادگونه و کنایه‌آمیز از زبان چند تن از عارفان بزرگ شنیده می‌شود؛ تا سرانجام در نیمه قرن ششم هجری قمری شهاب‌الدین سهروردی این اسرار را در جامه‌ای رمزآلود و نمادگونه تدوین کرد و به همگان عرضه داشت. بدین‌سان سهروردی پرده از فلسفه و عرفان ایران برگرفت و روحی تازه بر آن دمید. سهروردی آیین مهر را در کالبد "حکمت اشراق" زنده کرد. از نگاه شیخ اشراق حکمت حقیقی، یکی است و همه یک حقیقت را آشکار نمودند و از یک پیام سخن گفته‌اند. سهروردی اصل و مبدأ هستی را "نورالانوار" می‌خواند که همان "مهر" ایرانیان باستان است.

در آیین مهر و حکمت اشراق، خداوند را نورالانوار یا شید شیدان و مهر را صادر اوّل یا نخستین آفرینش می‌دانند که میانجی میان آفریدگار و آفریدگان است؛ اوست که انوار را از سوی آفریدگار به آفرینش می‌دهد. این میانجی در هر آیین، مسلک، مشرب و اندیشه‌ای نام ویژه‌ای دارد؛ برای نمونه در مسیحیت، مسیح، فرزند خدا؛ در اسلام، نور محمدی؛ در شیعه، نور ولایت؛ نزد اهل حق و علی‌اللهی - ها، ذات علی؛ در حکمت یونان باستان، عقل اوّل (صادر اوّل)؛ در حکمت اسلامی، روح اعظم؛ در آیین مزدا، بهمن یا وهمنه؛ در تصوف، انسان کامل و در حکمت اشراق، نور آقرب خوانده شده است.

نور آغازین مبدأ هرگونه حرکت است. نور ذاتاً عاشق پرتو افشانی است و با پرتو افکنی خود، همه چیز را شور و زندگی می‌بخشد. نور دارای انواع زیادی است؛ ولی عمده‌ترین آن نور مجرد و نور عارضی است. نور مجرد شامل عقل کل و عقل جزئی است. این نور هرگز به چیزی جز خودت تعلق نمی‌پذیرد. عقل جزئی انعکاس ضعیف نور قاهر است؛ اما نور عارضی می‌تواند به چیزی جز خود تعلق یابد؛ مثل نور ستارگان. رابطه بین نور مجرد و نور عارضی یک رابطه علت و معلولی است. (وحیدی ۱۳۶۰: ۴۸-۴۷) بر همین اساس نور و روشنایی یعنی هستی و زندگی. بنابراین مراحل آفرینش موجودات و ظهور، مانند چراغی است که نور و روشنایی‌اش را از چراغی دیگر می‌گیرد و این پیوند و پیوستگی ادامه دارد تا چراغ به سرچشمه و منبع و منشأ نور ازلی می‌رسد بی‌آنکه از روشنایی و نور کاسته شود.

از نگاه سهروردی، فلسفه مهر دو جنبه دارد: یک جنبه مادی که سرچشمه هستی مهر است و دوم جنبه معنوی که فروغ خرد و فروغ دل و روان است که در هر آدمی زاده‌ای وجود دارد؛ اما مقدار آن در دل انسان‌ها متفاوت است. پرورش و تربیت خرد و اندیشه سبب می‌شود که دل و جان انسان محل جلوه و تجلی مهر یا فروغ جاودانه ایزدی شود و انسان پا به مرحله اشراق بگذارد و به درک حقایق برسد.

گفتنی است منظور از واژه "اشراق"، مشرق و شرق و مفهوم جغرافیایی آن در نظر سهروردی نبوده است؛ بلکه مقصود و منظور از این اصطلاح مفاهیم عرفانی و معانی رمزی آن‌هاست. از دیدگاه شیخ اشراق مطلع نور، حقیقت است؛ و نور وجود نه جایگاه جغرافیایی و یا منطقه‌ای معین. هنگامی که او از اشراق می‌گوید اشراق جان و اشراق عرفانی را مدنظر دارد. سهروردی حکمت اشراق را حکمت فارسیان می‌داند و آن را تابش انوار الهی بر دل‌هایی که دارای چنین قابلیت و ظرفیتی هستند؛ بیان می‌کند.

ویژگی‌های حکمت اشراق

به شکل فشرده ویژگی‌های اندیشه فلسفی سهروردی را می‌توان این گونه برشمرد: در حکمت اشراق تمثیل رمزی و رمزاندیشی، سخن نخست است و شیخ اشراق از این شیوه بسیار بهره برده است.

تفسیر دنیای مادی بر پایه اصول و قاعده تضاد (نور و تاریکی: یعنی باور به دو جهان مینوی و مادی و تعبیر از آن‌ها به دو حوزه روشنی و تاریکی).

صدرالمتألهین ملاصدرا شیرازی، سهروردی را احیاگر فلسفه حکیمان فارس به‌ویژه در بحث نور و تاریکی می‌داند. «المحیی رسوم حکماء الفرس فی قواعد النور و الظلمه...»: (سعیدی ۱۳۸۰: ۴۸)

سهروردی می‌نویسد: از سخنان رمزی برخی از حکیمان شرق این است که تاریکی، روشنایی را شهربند و زندانی کرده، پس فرشتگان به یاری او شتافتند و روشنایی بر اهریمن که همان تاریکی باشد، پیروز شد. و روشنایی تاریکی را مغلوب کرد و تا مدتی معین او را مهلت داد. [درواقع] تاریکی از اندیشه‌ای ناپاک [که به دل نور راه یافت] پدید آمد.

مقصود و منظور شیخ از نور، نفس انسان و از تاریکی قوای بدنی است و زندانی شدن نور به وسیله تاریکی یعنی تسلط و چیرگی قوای بدنی بر نفس. منظور او یاری و کمک فرشتگان این است که توفیق الهی و تقدیر ازلی شامل حال نفس شود و مقصود از مهلت دادن تا مدت زمان مشخصی، که بقای قوای بدنی تا زمان مرگ است.

نورالانوار در حکمت اشراق ذات واجب‌الوجود است که در ایران باستان این مفهوم با «آنغر-راچنگه»، یا روشنی بی‌پایان *Anagra-raocangh*، نور جاویدان و نور محض یکی است. و حکما معتقدند که نور اول یا نور قاهر که تجلی نورالانوار است، کسب فیض و نور از نورالانوار کرده، قسمتی از آن را به عوالم و مراتب مادون خود انتقال می‌دهد تا آن‌ها را تربیت و تقویت نماید. (رضی: ۱۳۷۹: ۱۲۹)

محبت باری سبحانه و شوق لقای او در همه موجودات ساری است، حتی جمادات و نباتات نیز از آن خالی نیستند. لکن این خواست جاودانه بودن در هر موجودی سبب می‌شود که خود را به موجود برتر نزدیک سازد. این نظم و ترتیب میان عالی و سافل و شریف و خسیس وجود دارد و بعضی از این موجودات، خود هدف برای دیگری هستند تا به آخرین هدف و برترین مقصود منتهی شوند لکن در این راه به سوی رویدن در حرکت است و رویدنی‌ها به سوی حیوان گشتن و حیوان به سوی انسان و انسان ناقص به دنبال انسان کامل شدن و این کامل‌تر به سوی کامل‌تر به سوی کامل‌تر از خود و شریف پی شریف تا به هدف اعلی برسند. چنانکه نفس جمادات را نفس نباتی معشوق است و برای نباتات نیز نفس حیوانی و برای نفس حیوانی نیز نفس ناطقه انسانی و برای این نفس ناطقه هم روح جامع یا عقل فعال مطلوب (مهر) محبوب و معشوق خود برسند و در هر مرتبه معشوقه عوض می‌شود و عالی‌تر می‌گردد تا برسد به معشوق همه معشوق‌ها و مطلوب همه مطلوب‌ها که ذات بی‌چون یکتا و توانا (نورالانوار) است. (همایونی، ۱۳۶۸: ۱۲-۱۱)

مولانا نیز این سیر تکاملی را اینگونه بر می‌شمارد:

از جمادی مُردم و نامی شدم وز نما مُردم به حیوان بر زدم
مُردم از حیوانی و ادم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر تا برارم از ملایک بال و پر...

(مثنوی ۳/۳۹۰۳-۳۹۰۱)

خورشید

خورشید یکی از نشان‌های نفوذ و تأثیر آیین مهر در حکمت اشراق است. خورشید که یکی از مهمترین جلوه‌ها و تجلی‌ها در آیین مهر است در حکمت اشراق نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. در عالم ظاهر و حواس، پرتو خورشید به‌عنوان والاترین نماد و نشان و مظهر روشنایی و فروغ ایزدی گرامی و بزرگ شمرده می‌شود. بازتاب و انعکاس این موضوع در نوشته‌های سهروردی به‌روشنی دیده می‌شود و او بارها از جایگاه والای خورشید در حکمت اشراق سخن گفته است و در سرودی که در نیایش خورشید دارد به مانند حکیمان و فرزندگان ایران باستان، از خورشید با واژه، "هورخش" یاد می‌کند. مقصود از هورخش خورشید روشن، خورشید تابان و درخشانده است.^۱ سهروردی خورشید را خداوندی گویا و زنده و روشن و تابنده‌ترین و درخشان‌ترین ستاره‌ها و... خوانده و خورشید نزد او از جایگاه والایی برخوردار است؛ چراکه زندگی تمام هستی با پرتو و فروغ و نور خورشید پیوند و پیوستگی دارد. از زندگی گیاهان و جانوران گرفته تا انسان و هر آنچه هست. نام دو سرود و نیایشی که شیخ اشراق برای خورشید سروده است؛ هورخش کبیر و هورخش صغیر است. این دو نیایش سهروردی، نیایش خورشید در خرده اوستا را به یاد می‌آورد.

خورشید فرمانروا و حاکم آسمان است؛ و روز، نور و گرما را خورشید پدید می‌آورد و هست‌کننده و هستی‌بخش عالم اجسام است. پدیداری فصل‌ها، نور ستارگان و... از نور خورشید است. نوری که روشن‌کننده چشم رهروان و دستاویز سالکان به سوی حق تعالی و نشان و گواه بر یگانگی خداوند است. به سبب همین مقام و جایگاه والاست که مهردینان سه بار در روز آن را نیایش کرده و می‌ستودند و تمامی روشنی‌ها را سپندینه و پاک می‌شمردند. مهردینان به پیروی از یک سنت کهن آریایی و اوستایی، بامدادان، نیمروز و به هنگام غروب آفتاب برپا به سوی خورشید ایستاده و نیایش خورشید را همسرایی می‌کردند؛ چنانکه خواجه‌سوی کرمانی می‌گوید: چو خورشید برآید مغان قیام کنند. (رضی ۱۳۷۱: ۲۴۰)

از آنجاکه ایرانیان باستان همه روشنی‌ها را مقدس شمرده و بزرگ می‌داشتند؛ شیخ اشراق نیز "آتش" را گرامی می‌دارد و تأثیر و بازتاب آن را در عالم مادی با تدبیر تصرف نفس ناطقه انسانی در ولایت بدن می‌سنجد. و چون [آتش] برادر نفس و جانشین انوار و روشنی‌ها و تابش هاست، دانشمندان و حکمای فارس از زمان کهن، قبله قرار دادند آن را برای مردم که متوجه بدان باشند در

۱- شیخ اشراق خورشید را با همان نام اوستایی-پهلوی آن، هورخش یا -هوررخش نامیده است.

هنگام‌های نماز و عبادات و برای آن انوار معظمه، خانه‌ها و آتشکده‌ها بنا کردند: (ملک‌زاده ۱۳۸۶: ۳۲۸) بی‌گمان منظور و مقصود از آتش، آتش مادی نیست؛ بلکه روشنی نور و جلوه الهی است.

عشق

دومین نماد و نمود آیین مهر، عشق است که روشن‌کننده جان‌ها و دل‌ها است و سبب‌ساز سیر تکاملی جهان است. بنابراین مهر دارای دو نماد است نور و روشنایی و عشق؛ که هر دو پایه و اساس آفرینش و خلقت به‌شمار می‌آیند و نجات‌دهنده جهان و انسان‌ها از تاریکی و جهل و نادانی. در جهان-بینی سهروردی نیز نور و عشق از یکدیگر جدا نیستند و نور همان عشق است. در باور او هریک از ذرات در این جهان سیر تکاملی را طی کرده و در تکاپو و تقلا برای رسیدن به کمال مطلوب خویش است. به سخنی دیگر، در هر چیز میل و گرایش به شدن (کمال) هست و این گرایش به کمال و علو و ترقی همان عشق است؛ و به همین سبب است که شراره عشق در دل هر ذره پنهان است و همواره تابان درخشان و فروزان.

رازداری و خاموشی

یکی از ارکان اصلی آیین مهردینان حفظ اسرار و رموز دین است و این امر یک وظیفه دینی و واجب برای نوآموزان و پیروان این دین به‌شمار می‌آید. «آیین میترا آیین اسرار است. اسرار این مسلک با پافشاری و اصرار حفظ می‌شد و برای معدودی که در درجات عالی ترقی می‌کردند مکشوف می‌شد. «(رضی ۱۳۷۱: ۱۴۵)

میان عرفا و صوفیان مهر نیز همواره بر رازداری و حفظ اسرار و رموز توصیه و تاکید شده است. «در آیین مهری از فرمان‌های مؤکد، حفظ اسرار است، یک رهرو چون پذیرفته می‌شود، سوگند یاد می‌کند که اسرار و تعالیم را حفظ کرده و بازگو ننماید.» (همان: ۳۷۳) پیمان‌شکنی در میان مهرپرستان از جمله بدترین صفات به‌شمار می‌آمد و مجازات پیمان‌شکنی و فاش کردن اسرار مرگ بود. در عرفان ایرانی اسلامی نیز بر رازداری و خاموشی تأکید بسیار شده است و می‌توان آن را از اصول و ارکان بنیادین این عرصه دانست. در تحلیل و بررسی درون‌مایه‌های شعر فارسی رازداری و خاموشی یکی از مضامین بنیادین است که در آثار عرفا و صوفیان به زبان نمادین مطرح می‌شود و همواره مورد تأکید است. فریدالدین عطار در اسرارنامه، حقیقت را ده جزو ذکر کرده و یکی را کم گفتن دانسته و نه جزو دیگر را خاموشی؛

به چین شد پیش پیر، مردِ هوشیار که "ما را از حقیقت کن خبر دار"

جوابش داد آن پیرِ طریقت که "ده جزو است" در معنی حقیقت،

زخاموشی ست بر دستِ شهان باز که بلبل در قفس ماند ز آواز
اگر درتن زدن جانت کند خوی شود هر ذره ای با توسخنگوی
چو چشمه تا به کی درجوش باشی که دریا گردی از خاموش باشی
درین دریا به گوهر هر که ره داشت ز غواصیش باید دم نگه داشت
بگویم با تو گر نیکو نیوشی یکی کم گفتن است و نه خموشی

اسرارنامه ۳۱۴۴-۳۱۳۸

احمد عثمانی در باب دهم از رساله قشیریه به خاموشی می‌پردازد و از نگاه استاد امام «خاموشی را سلامتی می‌داند» و خاموشی در وقت خویش را صفت مردان، وی اشعار و روایات و نقل قول‌های بسیاری در این باره می‌آورد؛ «ذوالنون مصری را پرسیدند که کیست خویشتن دارتر گفت آنکه زبان نگه‌دارتر است.» «یکی از حکیمان گوید مردم را یک زبان آفریده‌اند و دو گوش و دو چشم، تا شنودن و دیدن بیشتر بود از گفتن.» و گفته‌اند «محب چون خاموش بود هلاک شود و عارف چون خاموش بود پادشاه گردد» و «دیگری گفته‌است خاموشی زبان حکمت است.» (قشیری ۱۳۸۵: ۴۷)

به هر روی قلمرو عرفان همواره اسرارآمیز و رازآلود بوده‌است و تاکید برحفظ اسرار و فاش نکردن آن نزد نامحرمان، دغدغه و تلاش همیشگی عارفان و صوفیان در همه دوران بوده و هست. در عرفان ایرانی اسلامی نیز سالکان، به‌سان آیین مهر، راز و رمزهای بسیاری را فرامی‌گیرند و مهر خاموشی بر لب زده و از آن جز با راز مردان سخن نمی‌گویند. حافظ نیز که پیرو طریقت عرفان عاشقانه است، گوش نامحرم را شایسته شنیدن پیغام والای سروش الهی نمی‌داند؛

تا نگردي آشنا زین پرده رمزی نشنوی گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

حافظ، ص ۱/۲۲۲

در آموزه‌های عرفان ایرانی اسلامی نیز به‌سان آیین مهر، "حفظ اسرار" از ارکان اصلی سیر و سلوک است و رعایت نکردن و افشای راز برابر با کفر است و مستوجب عقوبت و مجازات.

گفت ان یار کزو گشت سِر دار بلند جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

حافظ، ص ۹/۱۱۰

وی معتقد است طوطی جان انسان با خاموشی و رازداری تا آشیانه دوست به پرواز در می‌آید و به سرمنزل مقصود می‌رسد؛ عارف حقیقی خموش و رازدار است در حالی که از اسرار بسیاری آگاهی دارد و دلش سرشار از ندهای غیبی است؛

عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند

هر که را اسرارِ کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

مثنوی ۵، ۲۲۴۰-۲۲۳۹

سالکان طریقت و پویندگان راه حقیقت با انجام دادن اعمال پنهانی و امور مخفی انس بیشتری داشته‌اند؛ چنانکه مولانا می‌فرماید:

مستم از باده‌های پنهانی وز دف و چنگ و نای پنهانی

غزلیات شمس/غزل ۳۱۴۹

عشق

از دیگر نشانه‌ها و جلوه‌های نفوذ آیین مهر در عرفان ایرانی اسلامی، عشق است: عشق مظهر ایزد مهر است، عشق است که روشنگر جان‌ها و دل‌هاست و سبب حرکت هستی به سوی کمال است. «عشق بنیادی‌ترین بحث عرفا و مهم‌ترین مبحث عرفانی است. سقراط عشق را اشتیاق به دارا شدن خوبی و یا تقاضای تملک زیبایی عنوان کرده‌است. عشق را در لغت، افراط در دوستی و حبّ دانسته و گفته‌اند این‌که اشتقاق این واژه از عشقه است و عشقه یا لبلاب، گیاهی است که بر تنه درخت می‌پیچد و از شیره آن بهره‌می‌گیرد و آن را می‌خشکاند و خود به طراوت باقی می‌ماند.» (حایری ۱۳۷: ۱۱۹)

عرفا عشق را لطیفه روحانی و صفت پروردگار بلندمرتبه می‌دانند؛ «صوفیان عشق را صفت حق- تعالی می‌دانند و آن را لطیفه‌ای عالی و روحانی می‌شمردند و می‌گویند عشق، روح را زینت و دل را صفا می‌دهد و انسان را به کمال می‌رساند.» (همان: ۱۲۱)

آفرینش هر چیز وابسته به عشق است و عشق در تمامی ذرات عالم و هستی ساری و جاری است و به سخنی دیگر، سبب و بهانه آفرینش عشق است. حافظ آدمی و پری را طفیلی و وامدار هستی عشق می‌داند و می‌فرماید:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری

حافظ، ص ۱۰/۳۵۰

عشق راز و رمز آفرینش است که با ظهورش عالمی گُر می‌گیرد و شعله‌ور می‌شود؛

در ازل پرتو حُسن ز تجلی دم‌زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

حافظ، ص ۲/۱۱۸

عراقی درباره آفرینش جهان بر اساس عشق معتقد است:

«سلطان عشق، خواست که خیمه به صحرا زند، در خزانه بگشاد، گنج بر عالم پاشید

چتر برداشت و برکشید غلم تا به هم برزند وجود و عدم

بی قرارای عشق شورانگیز شر و شوری نکنند در عالم

ناگاه عشق بی‌قرار از بهر اظهار کمال پرده از روی کار بگشود و از روی معشوقی، خود را بر عین عاشقی جلوه فرمود؛

پرتو حسن او چو پیدا شد عالم اندر نفس هویدا شد

(خرمشاهی ۱۳۶۶: ۵۹۸)

«عشق در نظر مهرپرستان به هیچ وجه جنبه ضعف ندارد، بلکه کمال قدرت و توانایی است؛ به طوری که با قدرت بسیار، معشوق را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد و این عقیده را از عرفان ایران عیناً گرفته است. استغنا طبع و بی‌نیازی از مناصب و جاه‌طلبی، از درجات و مقامات ستوده مهرپرستان بوده و این معنی را حافظ بسیار فرمود.» (همان: ۱۷۸)

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت‌ست

کاین همه زخم نهان هست و مجال اه نیست

حافظ، ص ۹/۵۶

مهر دینان خویش را عاشقان جاوید پنداشته و از فره ایزدی بهره‌مند می‌دانستند و بر این باور بوده- اند که آتش وجودشان هرگز به سردی نمی‌گراید.

از ان به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

حافظ، ص ۱/۱۹

مولانا نیز شرح وادی عشق را کاری بسیار سخت و دشوار می‌داند و بر این باور است هرچه عشق را شرح و بیان بیشتری باشد باز هم از خجلت و سرافکندگی در برابر ساحت عشق ذره‌ای کم نمی‌شود و قلم هم تاب و توان از عشق نوشتن را ندارد؛

هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون به عشق ایم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است لیک عشق بی زبان روشن‌تر است
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت

مثنوی ۱۱۴/۱-۱۱۲

عقل نیز توانایی شرح عشق را ندارد؛ و شرح عشق و عاشقی تنها از عشق بر می‌آید و بس؛
عقل در شرحش چو خر در گیل بخفت شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

مثنوی ۱۱۵/۱

مولانا معتقد است عاشقی را نمی‌شود کتمان کرد، بیماری و گرفتاری دل از زاری او پیداست؛
عاشقی پیداست از زاری دل نیست بیماری چو بیماری دل

مثنوی ۱۰۹/۱

مولانا بر این باور است که عشق اصطرب اسرار الهی است و می‌فرماید:
علت عاشق از علت‌ها جداست عشق اصطرب اسرار خداست

مثنوی ۱۱۰/۱

و عشق در همه چیز ساری و جاری است و در هر ذره‌ای عشق نهفته است؛
آتش عشق است کاندلر نی فتاد جوشش عشق است کاندلر می فتاد

مثنوی، نی نامه/۱۰

همچنین او معتقد است که راه آسمان از درون آدمی است و اگر پرنده عشق دارای پرهای قوی و قدرتمند باشد، غم نردبان به سوی آسمان نمی‌ماند؛
ره آسمان درون است، پر عشق را بجنبان پر عشق چون قوی شد، غم نردبان نماند

غزلیات شمس، غزل/۲۸۱

و در جایی دیگر به جان عشق قسم یاد می‌کند:
به جان عشق که جانی ز عشق جان نبرد وگرنه درونه صد بُرج و صد بدن باشد

حافظ معتقد است:

عشق انسان را می‌میراند و از نو می‌زاید و زندگی می‌بخشد. با این تفاوت که در زایش و آفرینش عشق زنده‌بودنی ابدی در انتظار اوست:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما،

حافظ، ص ۶/۹

و عشق را امانتی الهی می‌داند که افلاک و آسمان‌ها از پذیرفتن آن سرباز زدند و قرعه‌کار به نام انسان دیوانه افتاد؛

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه‌کار به نام من دیوانه زدند

حافظ، ص ۱۱/۱۴۲

و اگرچه عاقلان نقطه‌پرگار وجودند، اما تا زمانی که عشق نباشد! هیچ تاب ایستادگی در برابر عشق را ندارند؛

عاقلان نقطه‌پرگار وجودند ولی عشق داند که درین دایره سرگردانند

حافظ، ص ۵/۱۴۹

هفت مرحله یا زینۀ مهری

کسی که به آیین مهر گرایش داشته و این دین و آیین را می‌پذیرفته، بایست از هفت رده یا زینه می‌گذشته‌است؛ هفت آزمون شگرف و دشوار را پشت سر می‌نهد تا سرانجام به آخرین و برترین زینه می‌رسیده‌است. هفت آزمون مهری گاهی به دوازده آزمون نیز می‌رسید؛ بدان‌گونه که هریک از مراحل و زینه‌های هفتگانه خود، به زینه‌های درونی بخش می‌شده‌اند؛ برای نمونه هفتمین رده یا زینه، پیری یا پدری بوده‌است که به سه بخش درونی تقسیم می‌شده‌است. بازتاب و برآیند هفت رده و زینۀ مهری در اسطوره‌ها و افسانه‌های پهلوانی از جمله شاهنامه، هفت‌خان‌ها را آفریده‌است و در آیین‌های عرفانی و صوفیانه هفت وادی طریقت را. یا همان هفت شهر عشق عطار نیشابوری را. سالک خداجوی، برای اینکه بتواند از بند و اسارت تن و رنج آرایش آن‌رهایی‌یابد و به رستگاری راستین راه‌برد، باید سربلند و پیروز هفت زینۀ آیینی را پشت سر نهاده و هفت شهر را درنوردد تا به کوی دوست و دیدار او رسد. هفت رده یا زینۀ مهری عبارتند از: سرباز، شیر، کلاغ، شیر یا شاهین، پارسی، خورشید، پدر یا پیر. هفت وادی یا هفت شهر عشق عطار نیشابوری شباهت و همانندی‌های بسیاری با هفت رده یا زینۀ مهری دارد. واژه وادی در لغت به معنی رودخانه و رهگذر آب، سیل (دهخدا) و صحرای مطلق (غیاث

اللغات) و همچنین بیابان بی‌آب و علف است. اما در نگاه و اندیشه عطار نیشابوری مراحل طی است که سالک و رهرو طریقت باید بپیماید و از آن‌ها به سلامت و سربلندی بگذرد؛ طی این طریق به گذشتن از بیابان‌های ترسناکی همانند شده است که رهرو برای رسیدن به مقصود که همان کوی دوست و دیدار اوست؛ ناگزیر به عبور از این بیابان‌های هولناک و گردنه‌های هراس‌انگیز است که آن را "عقب‌ات سلوک" خوانده‌اند. در آیین مهر رهروان و سالکان برای رسیدن به مقام والای پیری باید رنج‌های آیینی بسیاری را برتابند و پیروزمند و سربلند از هفت مرحله یا آزمون بزرگ درگذرند تا به جایگاه و مقام پیری رسند و رهایی را تجربه نمایند.

عطار نیشابوری نیز در مصیبت‌نامه پنج وادی و در منطق‌الطیر هفت وادی را برای سلوک در تصوف برشمره است: طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا.

گفت ما را هفت وادی در ره است	چون گذشتی هفت وادی، درگه است
وا نیامد در جهان زین راه کس	نیست از فرسنگ ان آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور	چون دهندت آگهی ای نا صبور؟
چون شدند آن جایگه گم سر به سر	کی خبر بازت دهد از بی‌خبر؟
هست وادی طلب آغاز کار	وادی عشق است از آن پس، بی‌کنار
پس سیم وادی ست آن معرفت	پس چهارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاک	پس ششم وادی حیرت صعبناک
هفتمین وادی فقرست و فنا	بعد ازین روی روش نبود تو را
درکشش افتی، روش گم گرددت	گر بود یک قطره، قلمز گرددت

عطار، منطق‌الطیر/ ۳۲۵۶-۳۲۴۸

هفت وادی سیر و سلوک در عرفان که در منطق‌الطیر عطار نیز آمده است بسیار همانند هفت زینه یا رده سلوک در آیین مهری است: -زینه کلاغ: وادی طلب؛ -زینه پوشیده نوعروس: وادی عشق؛ -زینه سرباز: وادی معرفت؛ -زینه شیر: وادی استغنا؛ -زینه پارسی: وادی توحید؛ -زینه پیک خورشید: وادی حیرت؛ -زینه پیر، پدر: وادی فقر و فنا.

یکی از ارکان و بنیادهای استوار در همه آیین‌های صوفیانه و عرفانی «پیری» است. سالک و رهرو تنها با برخورداری از رهنمودها و راهنمایی‌های پیر فرزانه می‌تواند راه صعب و دشوار سیر و سلوک را طی کرده و به فرجام و سرانجام برسد. «رهرو، تنها با بهره‌جستن از توان‌های شگرف روانی، در پیر که

از آن به «همت» یاد می‌شود، می‌تواند گام در راه خودیابی و خداجویی بنهد؛ راهی تنگ، تاریک، پر از گردنه‌ها و گریوه‌های پیچ در پیچ؛ راهی که در هر مازی از آن، ماری نهفته‌است؛ و در هر زیری شیری خفته‌است؛ بر هر زبری، اژدری دهان گشوده‌است؛ در هر مگای مرگی ناباک در کمین نشسته‌است؛ راهی که هر لغزیدن افتادن در آن با رنج و تلاشی توانکاه، به برخاستن می‌انجامد.»: (کزازی ۱۳۶۸: ۱۸۴)

آنچنان‌که خواجه شیراز می‌فرماید:

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

حافظ ۵/۳۸۱

پیمودن و درنوردیدن راهی چنین صعب، پیری فرزانه و راهدان و راهنما را می‌طلبد. همان‌طور که پیش‌تر آمد آیین مهر بنیان عرفان ایرانی و اسلامی است و بسیاری از بن‌مایه‌های باورشناختی در عرفان ایرانی و اسلامی و امدار آیین مهر است. نشانه‌های بسیاری از اندیشه‌ها و باورهای مهری را در باورها و رسم و راه‌های عرفانی می‌یابیم و می‌شناسیم یکی از این بن‌مایه‌های ارزشمند و بنیادین مرتبه «پیری» است؛ که هیچ نوآموز و سالک طریقی از آن بی‌نیاز نیست. در آیین رازآلود مهر، پیری برترین مرحله رهبری دینی به‌شمار می‌آید.

این مرحله فرجامین در هر دو آیین مهر و وادی‌های هفتگانه عطار است پیروان هر دو مسلک در این مقام درجه‌ای از پاکی و خلوص را تجربه می‌کنند که می‌توان آنان را کمال‌یافته به‌شمار آورد؛ فنا در اصطلاح عرفا و صفویان زدودن اوصاف مذموم است از سالک که به‌وسیله کثرت و یا ریاضات و سختی‌ها حاصل شود و نوع دیگر فنا عدم احساس سالک است به عالم و ملکوت و استغراق اوست در عظمت باری تعالی و مشاهده حق. رهرو در این جایگاه و مرتبه الطاف حق فانی شده‌است. به عبارت دیگر، سالک از حیرت به فنای مطلق می‌رسد. عطار وادی فقر و فنا را این‌گونه وصف می‌کند؛

بعد از یمن وادی فقرست و فنا کی بود اینجا سخن گفتن روا

عین وادی فراموشی بود گنگی و کوری و بیهوشی بود

صدهزاران سایه جاوید، تو گم شده بینی ز یک خورشید، تو

عطار، منطق الطیر / ۳۹۷۰-۳۹۶۸
هر که او رفت از میان اینک فنا چون فنا گشت از فنا اینک بقا

عطار، منطق الطیر / ۳۹۹۹

تبرزین مهر؛ تبرزین درویشی

آیین مهر، آیین اسرار و رموز است و زبانی کنایی و نمادین دارد. بنابراین در آیین مهر به نمادها و نشان‌ها و سمبل‌های بسیاری برمی‌خوریم؛ از آن جمله نمادها می‌توان به تبرزین ایزد مهر اشاره کرد. براساس اساطیر کهن ایران باستان، مهر دارنده‌ی اسبی تیزرو، تبرزین، خنجر و گرزگی گران است که با کمک ایزد رشن و بهرام به قلب سپاه دشمن - کسانی که عهد را شکسته و بر پیمان استوار نمانده‌اند می‌تازد- و به سربازان یاری می‌رساند. ایزد مهر را دارای یک‌هزار نیزه و یک‌هزار تبرزین پولادین دانسته‌اند؛ «ایزدان ایرانی همه روشن و درخشان‌اند، اغلب گردونه دارند و در نبردها به سود پرهیزگاران و دلاوران ایرانی شرکت می‌جویند. مهر نیز دارای بازوان توانا و بلند است که همه جهان را فرامی‌گیرد. او با زرهی بر تن، بر گردونه‌ای که چهار اسب سفید آن را می‌کشند، سوار است در گردونه‌ی او یک‌هزار نیزه و یک‌هزار تبرزین پولادین است.» (بهار ۱۳۷۶: ۳۰)

بر اساس تصویرپردازی اساطیری از ایزد مهر، که او را خدای عهد و پیمان می‌نمایاند؛ مهر ایزدی است که از «نظم» یا «راستی» محافظت می‌کند. اوست که بر دیوان دروغ می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد و کسی است که چون پیمان مربوط به ادوار گوناگون تاریخ جهان به پایان رسد، به داوری می‌پردازد. به نظر می‌رسد نیزه‌ها و تبرزین‌ها در گردونه‌ی ایزد مهر نشان و نماد نبرد و پیکار همیشگی او با بدی‌ها، پیمان‌شکنی، دروغ، کژی و ناراستی است؛ «زیرا «پیمان» و «سخن راست» در رأس تمام زندگی نظام‌یافته در کیهان در دین و جامعه است. با مراعات «پیمان» مردمان باهم پیوستگی می‌یابند و دروغ مغلوب می‌گردد و اجرای معتقدانه‌ی وظایف مرتبط با مناسک موجب می‌شود که خورشید بتابد و باران ببارد. (هینلز ۱۳۷۳: ۱۲) تبرزین، از ابزارها و جنگ افزارهای ایرانیان در دوره‌های مختلف بوده است. تبرزین به تبرهای جنگی گفته می‌شود که در قدیم به پهلوی اسب بسته می‌شده و از آن در کارزار استفاده می‌کردند؛ [لغت‌نامه دهخدا سرواژه‌های تبرزین و طبرزین] و در دانشنامه جهان اسلام آمده است که تبرزین از ابزارهای جنگی در دوره هخامنشیان بوده و در روزگار ساسانیان از جنگ‌افزار سواره‌نظام به‌شمار می‌آمد. [دانشنامه جهان اسلام].

به گفته استرابون تبرزین از ابزارهای جنگاوران پارتی بوده است.^۱ به نوشته گزنفون (ح ۴۲۸ یا ۴۲۷-ح ۳۵۴ ق.م) و استرابون (ح ۶۳ ق.م- بعد از ۲۰ میلاد) تبر و تبرزین از جنگ افزارهای هخامنشیان نیز بوده است. در حجاری‌های تخت جمشید نیز تبری در دست اسلحه- دار شاه دیده می‌شود که یک طرف آن به شکل مرغابی است و تیغه در میان منقار آن قرار دارد. در دوره ساسانیان نیز تبرزین از سلاح‌های سواره‌نظام بود.

۱- پور داوود، ابراهیم. مجله بررسی‌های تاریخی سال ۲ ش ۱ اردیبهشت. «زین ابزار و تیر»

«تبرزین سمبل ایزد آتش هند و ایرانی آگنی یا آذر است.» در اساطیر هند به «رام تبر به دست» اشاره شده است. رام تجلی ششم ویشنو (خدای نگهدارنده جهان) و تبر نشانه قدرت و جوانمردی است. در تفاسیر قرآن آمده است که حضرت ابراهیم بت‌ها را با تبر شکست. درویشان نیز در دوره‌های بعد تبر کوچکی به شکل تبرزین بر دوش می‌گذاشتند که به همین نام نامیده می‌شد. (دهخدا، تبرزین).

وسایل آیینی دراویش

دراویش در زندگی روزمره خویش وسایلی با خود به همراه داشتند که در خانقاه‌ها و هنگام برگزاری مراسم جنبه آیینی می‌یافتند. این وسایل عبارتند از تاج، کشکول، پوستین، چننه و تبرزین. تاج یا طاقیه (کلاه) طاقیه دوازده‌ترک، نشانه‌ای است از دراویش شیعه دوازده‌امامی، روی کلاه معمولاً ابیاتی خوش و در وصف طریقت درویشی نوشته شده است. کشکول درحقیقت ظرف خوراک و آب دراویش و نماد و نشان طبیعت "پذیرا" و "مفعول" انسان یا دریوزرگی و سؤال است. پوستین پوست را دراویش هنگام نشستن و خفتن به زیر پا می‌افکنند و هنگام رفتن، بردوش می‌کشند، پوست تخت دراویش از پوست گوسفند یا آهو و گاه شیر و ببر و پلنگ است. درویشی که خود را پادشاه ملک فقر و قناعت می‌داند و طاقیه درویشی را تاج و این پوست را تخت خود می‌داند و به آن پوست-تخت می‌گوید.

مقصود از پوست دو چیز است؛ یکی جایی است که شخص می‌نشیند و به بحر تفکر فرومی‌رود؛ دوم آنجاست که به مقدار تملک خویش پی‌می‌برد. مالک بودن جایی به اندازه یک پوست و یا دارایی خویش را در یک چننه جادادن خود مرحله‌ای است از فقر و قناعت.

چننه: کیسه‌ای که بر دوش می‌آویزد و بقیه‌مایحتاج خود را در آن می‌گذارد. بر روی چننه دراویش معمولاً چیزی نوشته نمی‌شود. گریز آن‌ها از وابستگی به امور دنیوی علت اصلی این فقر و قناعت است. تبرزین: معمولاً فولادی است که روی آن با نقوش و اشعاری تزیین شده و یا ساده است و "مُتتشا" که برخی از دراویش آن را به جای تبرزین حمل می‌کنند، معمولاً از نوعی چوب است با جوش‌های بزرگ و فراوان. تبرزین عامل طبیعت "فعال" انسان است. به نظر می‌رسد تبرزین درویشیان و صوفیان که نشان و نمادی برجسته برای مبارزه، نبرد و ستیزی همواره و همیشگی درویش با نفس و هوای نفسانی است، ریشه در باورها و اعتقادات مهربان باستان دارد و با تبرزین ایزد مهر که نماد پیکار مهر با بدی‌ها پیمان‌شکنی، کژی و ناراستی است؛ پیوستگی و پیوندی ژرف دارد و ارتباط عمیق و ریشه‌دار عرفان ایرانی اسلامی با بنیان اعتقادی آیین مهر را به‌نمایش می‌گذارد.

گورخوابی و ریاضت در آیین مهر؛ مرگ ارادی و ریاضت در عرفان ایرانی اسلامی

ریاضت تن و پیکار با نفس و آزمون‌های سخت و دشوار برای سالکان میتراپی امیری گریزناپذیر است؛ «مهریان ریاضت تن را باعث پیوستن روح به خدا می‌دانستند و بر این باور بودند که روح آدمی بخشی از وجود معبود است و با ریاضت از سپهر اثیر عبور می‌کند و به آتش پاک بدل می‌گردد.» (فرخزاد، ۱۳۸۶: ۴۴)

مهریان ایستادگی و مقاومت در برابر خواهش‌ها و هواهای نفسانی را یکی از راه‌های سلوک برای رهایی و رستگاری می‌دانستند؛ «مقاومت در برابر خواهش‌های نفسانی یکی از راه‌های سلوک برای رستگاری و مبارزه با پلیدی و اهریمن بود. ستیز پیوسته و خستگی‌ناپذیر با اهریمن و کارگزارانش برای هر سالک و بنده میترا از وظایف اصلی محسوب می‌شد.» (کومون: ۱۴۲)

در مراسم راه‌یابی و تشریف سربازان مهری سخن از شکنجه‌های مرگ‌بار و طاقت فرسای ست که افزون بر آنکه هدف ارزیابی و سنجش توان و ظرفیت جسمی باشد، محک و تقویت توان و تاب روحی و قوای روانی سالک در نظر است. مرشد و مراد مهر تلاش می‌کند سالک مهری نظاره‌گر نمایشی سراسر هول و هراس باشد به گونه‌ای که بدون آگاهی از موضوع، در سخت‌ترین لحظات آزمون، ترس از مرگ تمام وجودش را دربرمی‌گیرد. حالات سالکان مهری را چنین می‌نمایانند: «با چشم‌های بسته در راه‌های پرخطر وی را راندن در حالی که دستانش را از پشت با روده مرغ بسته‌اند تا بر اثر خشک شدن فشار بیشتری بر او وارد کنند.» (رضی، ۱۳۷۱: ۶۳۱) در مراسم آیینی سربازان و سالکان مهری به ریاضت‌های جانکاه و طاقت‌فرسای برمی‌خوریم که به «گورخوابی» موسوم و مشهورند. «در مهرابه‌ها گودالی به‌سان تابوت دیده‌شده که داوطلبان لازم بود با تحمل گرسنگی و هول و ظلمت که برایشان ایجاد می‌شد؛ در آن‌ها بخوابند.» (همان: ۵۶۹) سالکان بایستی مدت زمان طولانی را در گورهای مصنوعی می‌خوابیدند و گرسنگی و تشنگی را تاب می‌آوردند؛ همراه با هول و هراسی از مرگ که تمامی وجودشان را دربرمی‌گرفت و به‌نوعی مردن را تجربه می‌کردند. در برخی مهرابه‌ها آثاری از گورخوابی به‌دست آمده‌است؛ «در برخی از مهرابه‌ها درون سنگ حفره‌ای مستطیلی شکل چون تابوت به اندازه‌ای که پیکر انسانی را به حالت خوابیده در خود جای دهد، یافته‌اند. این تابوت‌ها جهت شکنجه و ریاضت بود. سالکان بایستی ساعاتی دراز را که تخمین آن غیرمقدور است، در این گورهای مصنوعی دراز می‌کشیدند؛ تحمل مدتی دراز گرسنگی و تشنگی و ظلمت با ایجاد مراحل هول و هراس.» (همان: ۶۲۲)

«در مهرابه کاروبورک در انگلستان زیر یک مرکز و جای آتشگاه به قسمتی گود و مستطیل شکل برخورد کرده‌اند که نشان می‌دهد با تخته سنگی روی آن پوشیده می‌شده‌است. این محل را گورخواب تشخیص داده‌اند که نواآموزان را درون آن نهاده و رویش را می‌پوشاندند تا مدتی در گرسنگی و تنهایی و ظلمت و سرما در آن به‌سربرد.» (همان: ۵۹۱)

راه‌یافتگان به آیین رازآمیز مهر، به‌هنگام گذر از مراحل هفتگانه سلوک، آزمون مرگ نمادین را تجربه می‌کرده‌اند؛ در این آزمون، مهرپرست به مرگ نمایشی تن در می‌داده‌است. راز و رمز این مرگ در آن بوده‌است که سالک بدین شیوه، زندگی درونی تازه‌ای را آغاز می‌نموده‌است، او با گذشتن از این آزمون دشوار، منش و خلق و خوی پیشین خود را کنار گذاشته و مردی نو می‌شده‌است؛ پس از این مرگ «مرگ در زندگی» و یا «مرگ ارادی و خودخواسته» نامی دیگر بر او می‌نهادند؛ گویی دگر بار زاده شده‌است این‌بار از خویشتن خویش؛ بازتاب این مرگ نمادین و ریاضت‌ها و آزمون‌های دشوار در اندیشه‌های عارفانه عرفان ایرانی به‌وضوح مشهود است.

ریاضت و مجاهده، زهد و ترک دنیا از عناصر و ارکان اصلی تصوف و عرفان اسلامی به-شمار می‌آید و بازتاب و انعکاس آن در ادبیات و آثار عرفانی ایرانی آشکار است؛ گورخوابی یا مرگ نمادین و خودخواسته در عرفان و آیین مهری حرکتی برجسته و بارز از ریاضت در عرفان است. به-نظرمی‌رسد ریاضت و مرگ ارادی و نمادین در عرفان ایرانی اسلامی ریشه در آیین مهرداشته را وام-گرفته‌است آنچنان‌که مولانا می‌فرماید «با چنین مرگی از خاک برمی‌آیید و افلاک و سماوات را می‌گیرید و...»

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید در این عشق چو مُردید، همه روح پذیرید

بمیرید، بمیرید، و زین مرگ مترسید کزین خاک برآیید، سماوات بگیرید

خموشید، خموشید، خموشی دم مرگ است هم از زندگی است این که ز خاموش نفرید

غزلیات شمس / ۲۳۰

نتیجه‌گیری

آرمان و هدف در عرفان عمیق آیین مهر، راه‌بردن به رهایی و رستگاری است؛ و به جان خریدن و تحمل آگاهانه و خودخواسته آزمون‌های سخت و دشوارهای رازآمیز مهری تنها برای رهایی سالک از تنگنای تن و زندان خاک است. به‌نظرمی‌رسد رنج و ریاضت و ترک دنیا و مجاهده عرفا و پارسایان؛ مرگ ارادی و نمادین در عرفان ایرانی اسلامی ریشه در عرفان عمیق مهری داشته و پیوند و پیوستگی بسیار با آزمون‌های سخت و دشوار همچون گورخوابی دارد. بنابراین می‌توان نتیجه‌گرفت که عرفان ایرانی اسلامی ریشه در عرفان عمیق مهری داشته و وامدار این آیین اسرارآمیز و رازآلود است و بسیاری از آیین و راه و رسم عرفان ایرانی اسلامی یادآور نشان‌ها و نمادهای آیین مهر است، از آن جمله نمادها خورشید، عشق، خاموشی، ریاضت و گورخوابی، تبرزین درویشی است که در این مقاله بررسی شد.

منابع و مأخذ

- (۱) انصاری، قاسم. مبانی عرفان و تصوف. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- (۲) بلخی رومی، مولانا جلال الدین محمد. مثنوی معنوی. تصحیح رینولد نیکسون. تهران: نشر ثالث، چاپ سوم، ۱۳۷۹.
- (۳) _____، مولانا جلال الدین محمد. غزلیات شمس. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- (۴) بهار، مهرداد. از اسطوره تا تاریخ. گردآورنده ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران انتشارات چشمه. ۱۳۷۶.
- (۵) پور داوود، ابراهیم. مجله بررسی های تاریخی، سال، ۲، ش ۱ اردیبهشت. انتشارات بیهقی، ۱۳۴۶.
- (۶) حافظ، شمس الدین محمد. دیوان. نسخه قاسم غنی و علامه محمد قزوینی تهران: انتشارات. بیهق. چاپ اول ۱۳۹۰.
- (۷) حائری، محمدحسن. راه گنج. تهران: انتشارات مدینه، چاپ اول ۱۳۷۹.
- (۸) خرمشاهی، بهاء الدین. حافظ نامه. تهران: انتشارات سروش، چاپ اول، (ج ۲)، ۱۳۶۶.
- (۹) دهخدا. یحیی ذکاء، ارتش شاهنشاهی ایران؛ از کوروش تا پهلوی. تهران، ۱۳۵۰.
- (۱۰) دیوان سنایی غزنوی - مدرس رضوی - انتشارات سنایی / ۵۲.
- (۱۱) ذکری، امیرحسین. اسرار اساطیر هند؛ خدایان ودایی، تهران ۱۳۷۷.
- (۱۲) رضی، هاشم. آیین مهر، تاریخ آیین رازآمیز میتراپی در شرق و غرب از آغاز تا امروز. تهران انتشارات بهجت ۱۳۸۱.
- (۱۳) _____ آیین مهر (میترائیسم). تهران: انتشارات بهجت، چاپ، اول ۱۳۷۱.
- (۱۴) _____ حکمت خسروانی از زرتشت تا سهروردی. تهران: انتشارات بهجت، ۱۳۷۹.
- (۱۵) زنجانی، عباسعلی. تحقیق و بررسی در تاریخ تصوف. تهران دارالکتب اسلامی، ۱۳۶۷.
- (۱۶) سعیدی، حسن. عرفان در حکمت اشراق. تهران: انتشارات شهید ثانی (چاپ اول) ۱۳۸۰.
- (۱۷) شفیعی کدکنی؛ محمد رضا. اسرار نامه عطار نیشابوری. تهران: انتشارات سخن، چاپ ششم، ۱۳۹۲.
- (۱۸) _____، محمد رضا. منطق الطیر عطار نیشابوری. تهران: انتشارات سخن، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۱.

- (۱۹) _____؛ محمدرضا، گزیده غزلیات شمس. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۸۶.
- (۲۰) طبرسی؛ جامع محمد بن حسن طرطوسی، ابومسلم نامه: حماسه ابومسلم خراسانی تهران، اقبال یغمایی، ۱۳۵۵.
- (۲۱) فرخزاد، پوران. مهره مهر. تهران انتشارات نگاه. ۱۳۸۶.
- (۲۲) فرضی پور خرم آبادی، داریوش. راهی به جهان راز. قم: انتشارات هناریس، ۱۳۸۹.
- (۲۳) قشیری، ابوالقاسم. ترجمه رساله قشیریه. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۵.
- (۲۴) قشیری، عبدالکریم هوازن. رساله قشیریه. ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی. با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزان فر. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۸۵.
- (۲۵) کاشانی، عزالدین محمود. مصباح الهدایه تصحیح جلال همایی.
- (۲۶) کزازی، میرجلال الدین. از گونه ای دیگر. تهران: نشر مرکز. چاپ اول، ۱۳۶۸.
- (۲۷) کومون، فرانتس. آیین پررمز و راز میتراپی. ترجمه و پژوهش هاشم رضی. تهران: انتشارات بهجت ۱۳۸۳.
- (۲۸) مجموعه مصنفات شهاب الدین یحیی سهروردی. به کوشش هانری کربن ترجمه: سیدحسین نصر. تهران: انستیتو. ایران و فرانسه، ۱۳۳۱.
- (۲۹) محمود کاشانی، عزالدین. مصباح الهدایه، جلال همایی/ ۱۳۵۲.
- (۳۰) مدرس رضوی، دیوان سنایی غزنوی. انتشارات سنایی، ۱۳۵۲.
- (۳۱) ملک زاده، فاطمه. این آتش نهفته. تهران: نشر هزار، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- (۳۲) موحد؛ صمد. سرچشمه های حکمت اشراق. تهران: انتشارات فراوان ۱۳۷۴.
- (۳۳) وحیدی، حسین. پژوهشی در فرهنگ در زرتشتی. تهران: انتشارات اشا، ۱۳۶۰.
- (۳۴) هلینز، جان. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار، احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۳.
- (۳۵) همایونی، مسعود. سرچشمه عرفان ایران. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۸.

Received: 2023/2/25
Accepted: 2023/5/18
Vol.21/No.82/Winter2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Investigation of Some Mithraic Symbols in Islamic Mysticism

Maryam Shabani¹, Alisarvar Yaghubi^{2*}, Mohsen Izadyar³

PhD Student, Persian Language & Literature, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran.

Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Arak, Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran. *Corresponding Author, raaymand92@gmail.com

Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Arak, Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran.

Abstract

The ritual of Mehr is the foundation of Iranian and Islamic mysticism. Many of the doctrinal foundations of mysticism are indebted to the Mithraism. The strong and great roots of Iranian Islamic mysticism can be found in the teachings of Mithraism. We find many signs of Mithraism thoughts and beliefs in mystical customs and ways. Effects and Symbols of Mithraism in the Wisdom of enlightenment by Sheikh Shahab al-Din Suhrawardi are clearly visible, including the sun, love and fire. In this research we studied how mysticism and Sheikh-e Ishraq have been influenced by Mithraism. Besides, some of the signs and symbols of Mithraism reflected in mysticism such as blackout and secrecy, seven stages of behavior in Mithraism, austerity, burial, Tabarzin, and so on have been studied and examined.

Keywords: Mithraism, the wisdom of enlightenment, the sun, love.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی